

گفتوگو با مهرداد درویش‌پور درباره طرح برون‌رفت از بحران

«مردم به قدرت خود پی برده‌اند»

ایرج ادیب زاده

[متن سخنرانی با آقای مهرداد درویش‌پور](#)

حبیب‌الله عسکراولادی روز یکشنبه ۲۶ مهرماه، از طرحی صحبت کرد که به توصیف او، برای برون‌رفت از بحران کنونی در ایران تهیه شده است.

حبیب‌الله عسکراولادی از اصول‌گرایان وابسته به بازار، عضو مجمع تشخیص مصلحت و عضو مؤثر حزب مؤتلفه، توضیح بیشتری در باره‌ی این طرح که به نقل از او برای آیت‌الله خامنه‌ای فرستاده شده، نداد.

اما به گفته‌ی ناظران، این طرح تا حدودی همان طرح پیشنهادی هاشمی رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام است که هفته‌ها پیش گفته بود:

«گروهی از دلسوزان نظام در این نهاد، طرحی را برای خروج از بحران کنونی کشور تهیه کرده‌اند که به زودی اعلام خواهد شد.»

خانم طالقانی من مسلمانم و به این رژیم هم کوچکترین اعتقادی ندارم

چند روز پیش خبرگزاری ایرنا خبر زیر را منتشر کرد که عیناً نقل میشود:

«اعظم طالقانی دبیر کل جمعیت زنان انقلاب اسلامی گفت: کسانی که

شعارهایی مانند جمهوری ایرانی را مطرح می کنند یا دیندار نیستند و یا اعتقادی به اسلام و مبانی دینی ما ندارند. اعظم طالقانی در گفت و گو با ایرنا تأکید کرد: ما نباید به شعارهای عده ای محدود تحت عنوان استقلال آزادی جمهوری ایرانی توجه کنیم اصل و ملاک ما خواست اکثریت است. وی ادامه داد: اکثریت ملت ایران در چارچوب قانون اساسی و در راستای حفظ و پاسداری از ارزش های نظام جمهوری اسلامی گام برمی دارند. وی گفت: کسانی که چنین شعارهایی را مطرح می کنند یا دیندار نیستند و یا اعتقادی به اسلام و مبانی دینی ما ندارند. طالقانی گفت: 98 درصد ملت ایران به جمهوری اسلامی رای دادند اما باید نخبگان و کارشناسان با کنکاش و بررسی دریابند که چرا باید همین عده خاص و اقلیت چنین حرفهای نامتعارفی را بیان کنند باید مسئولان و دانشگاهیان جدا از غلط بودن چنین شعارهایی علت را شناسایی کنند؛ در یک جامعه پویا باید همه زوایای یک مسئله مورد بررسی قرار بگیرد. طالقانی در خصوص احتمال عدم حمایت هاشمی رفسنجانی از میر حسین موسوی و جریان سبز گفت: من به چنین قضیه ای اعتقاد ندارم هاشمی رفسنجانی یک سیاست مدار کهنه کار است و همیشه می داند که چه تصمیمی اتخاذ کند. وی در خصوص حضور 40 میلیون ایرانی در پای صندوق های رای نیز گفت: این حضور نشان داد که ملت ایران اول به اصل نظام و جمهوری اسلامی رای دادند و بعد نسبت به تعیین سرنوشت خود و اصلاح امور پافشاری می کنند. طالقانی در پایان خاطر نشان کرد: امیدوارم با اتخاذ خط مشی صحیح و منطقی شاهد مستولی شدن آرامش و وحدت در فضای جامعه باشیم.

برایم باور کردنی نبود، نخست گمان کردم با توجه به اینکه کار ایرنا دروغ ساختن است این خبر خبرگزاری جمهوری اسلامی توسط خانم اعظم طالقانی تکذیب شود. اما متأسفانه بعد از چند روز از تکذیب، خبری نشد (به پایان مقاله مراجعه شود). بر این شدم در اینباره که از دید من بسیار حائز اهمیت است حداقل کوتاه پاسخی داده باشم. مخالفان جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور طی سالهای متمادی عادت کرده بودند که رژیم هر نوع تهمتی را به هر شخصی بزنند، عادت کرده بودند که از دستگاههای تبلیغاتی این رژیم بدترین دشنامها به سالم ترین فرزندان این میهن را بشنوند. اما برای اولین بار است که با دادن عنوان مرتد از سوی یکی از اصلاح طلبان برای همه کسانی که شعار جمهوری ایرانی داده اند روبرو میشویم. نمیدانم خانم طالقانی به چه علت این اجازه را بخود داده است به کسانی که به جمهوری اسلامی باور ندارند تهمت عدم اعتقاد به اسلام بزنند. خانم طالقانی! من مسلمانم اما هرگز زیر بار این رژیم نخواهم رفت، هرگز ولایت مطلقه جمهوری اسلامی را نخواهم پذیرفت و تا آنجا که در توان

دارم برای تغییر این نظام مخوف کوشش خواهم کرد. این مبارزه و مقاومت را تنها وظیفه انسانی و ملی خود نمیدانم، بلکه وظیفه دینی خود نیز می‌پندارم. برآستی آیا سخنان شما در باره افرادی که به جمهوری اسلامی باور ندارند در حد نوشته های کیهان نیست. خانم طالقانی شما را بخواندن تهمت‌های روزنامه کیهان 28 تیر گذشته رجوع میدهم. کیهان در ستون «خبر ویژه» در خبری تحت عنوان «ره‌نمود فرزند ناخلف به مراجع!» نوشت:

” دختر آیت الله طالقانی(ره) که با گروهک نهضت آزادی ارتباط و همکاری وسیع دارد، به مراجع ره‌نمود ارائه کرد! اعظم طالقانی در گفت و گو با خبرگزاری افراطی ایلنا گفت: وظیفه شرعی مراجع است که از سخنان هاشمی حمایت کنند. وی اضافه کرد: سخنان آقای هاشمی بی شباهت به سخنان مرحوم طالقانی در اولین نماز جمعه نبود. برخی فرزندان آیت الله طالقانی که با دو گروهک نهضت آزادی و منافقین پیوند خورده بودند به آلت دست این گروهک‌ها برای فاصله انداختن میان آیت الله طالقانی و نظام تبدیل شدند اما مرحوم طالقانی با وجود فاصله پیش آمده، آب پاکی را روی دست منافقینی که وی را پدر طالقانی خطاب می کردند و می گفتند «نیروی نظامی ما در خدمت شماست!»، ریخت. آیت الله طالقانی خطاب به حضرت امام گفته بود وقتی خسته و دلزده می شوم و به ملاقات شما می آیم، خستگی و ناامیدی از تن من بیرون می شود.”

بنگرید کیهان چگونه قضاوت میکند و شما هم مقداری به قضاوت خود در باره کسانی که به جمهوری اسلامی باور ندارند بیندیشید. اولاً خانم طالقانی در قبض و مدار بسته بینش و نگرش خود از بدیهی ترین مفاد «اعلامیه حقوق بشر» غفلت میکند که: «ماده ۱: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر مانند برادر رفتار کنند. ماده ۱۹: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.»

بنابراین این حق مسلم انسانها است که «بدون هیچ گونه تمایز، خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر» از حقوق برابر با بقیه برخوردار باشند. و به بیان دیگر مفاد «اعلامیه حقوق بشر» با اصول و ارزش های پایه دینی تقابل و تعارضی ندارد. ثانیاً، شعار جمهوری ایرانی در جنبش همگانی بیانگر و ترجمان خواست و مطالبات مردم و انسان هائی است که به حقوق ذاتی، شهروندی و ملی خود آگاه می باشند و این

انسانها با باورها ، سلیقه ها و نگرش های مختلف دینی و غیر دینی می باشند و بگمان من عده باورمندان به دین در این « جنبش همگانی » کم نیستند. ثالثاً ، شما اسلام را تا حد این نظام با کارنامه سیاهش نزول داده اید و دیدگاه و نظرگاه شما از دین، ناشی از عدم توجه به این موضوع است که دین بعنوان اخلاق و معنویت با قدرت در تعارض و تضاد است و احتیاج به قوه دولتی ندارد و از زمانی که دین دولتی میشود همین جمهوری اسلامی فعلی میگردد که میزان فساد و جنایت را از حد تحمل و تصور گذرانده است. اگر اطلاع ندارید، بدانید زیاد و بسیار انبوه هستند معتقدین به اسلام که هیچگونه باوری به ولایت فقیه و جمهوری اسلامی و حتی دولتی دینی ندارند. اگر شما بر این هستید که در نظام جمهوری اسلامی فعال باشید و به ولایت فقیه التزام بدهید، بدهید. اما لطف کنید در باره اعتقادات دیگران قضاوت و داوری نکنید. شما میتوانید از دست احمدی نژاد و سپاه پاسداران و سرکوبگران به نمایندگان مجلس خبرگان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی نظام مراجعه کنید و آنان را نمایندگان منتخب مردم بخوانید و از آنان کمک بخواهید (رجوع شود به نامه اعظم طالقانی در ۲۴ تیر ۱۳۸۸). اما بدانید که هستند بسیار ایرانیان مسلمان در داخل و خارج از کشور که با آنها به جز ایستادگی بر سر حقوق مردم کاری ندارند. ایرانیان مسلمانی هستند که آنان را منتخب مردم نمیدانند و به آنان رجوع نمیکنند. ایرانیانی هستند که افتخار میکنند بنام دین خود در مقابل این نظام سپاه ایستاده اند و نمیخواهند بنام دین دستگاه قدرت ساخته شود. شما میتوانید به آقای رفسنجانی رجوع کنید و او را که دستش بخون جوانان این میهن آلوده است، راه حل خروج از بحران و بن بست کشور بدانید. اما ایرانیان مسلمانی هستند که بر این باورند این نظام غیر اخلاقی و خشن و فاسد باید برود. گمان نکنید آنها افراطی هستند و اهل خشونت. نه آنها میهن خود را و استقلال اش را بر اصول آزادی ، استقلال و عدالت دوست دارند و همواره قربانی خشونت های کور نیز بوده اند. اما نمیتوانند از حق بگذرند، حتی آشکار که بنام دین زیر پا گذاشته شده است. حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش که در این نظام کوچکترین محل و جایگاهی ندارد. بگذارید کسی اجازه نداشته باشد در باره دیندار بودن یا نبودن دیگران قضاوت کند، بگذارید همه ایرانیان بعنوان انسان صاحب حقوق برابر باشند. احمدی نژاد ، خامنه ای ، مصباح یزدیها و سپاه پاسداران استبداد و بسیج خشونت به اندازه کافی ما را بی دین خطاب میکنند شما که اهل اصلاح هستید لطفا کوتاه بیایید!!! آیا نمیدانید که این قماش منتظر اینگونه سخنان از سوی شما هستند تا از آن برای سرکوب هر چه بیشتر مخالفان نظام استفاده

کنند.

در حال تصحیح این متن بودم که دوست بزرگواری به من گفت خانم طالقانی این متن را همین الان تکذیب کرده است. از آنجا که موضوع مهم است متن تکذیبیه خانم طالقانی را در اینجا درج میکنم.

“خبرگزاری جمهوری اسلامی اینجانب اعظم طالقانی نسبت به نوع تحریف مصاحبه آن رسانه و اعلام خبر در تاریخ 29/7/88 معترض می‌باشم: اولاً این مصاحبه بدون رعایت امانت خبر که یکی از موارد مهم خبر در بحث اطلاع‌رسانی است، انعکاس یافته؛ ثانیاً قبل مصاحبه از مصاحبه‌گر تقاضا شد که خبر بدون بررسی اینجانب اعلام نگردد با این وجود خبر اعلام شده است. لذا تقاضا دارد تکذیبیه این جانب طبق قانون رسانه‌ای اعلام و فایل صوتی آن منتشر گردد. با تشکر اعظم طالقانی 29/7/88.”

همانطور که ملاحظه میشود ایشان محتوای متن را تکذیب نکرده است. ای کاش حداقل یک کلام می نوشتند که آن جمله از ایشان نیست. اما این روش تکذیب در باره مسئله ای به این مهمی من را مصمم تر کرد که این کوتاه را بنویسم و با همیه‌نان عزیز در میان بگذارم. خصوصاً اینکه خانم طالقانی نامه ای هم که دیروز نوشته اند که بروز میدهند که سخنی که ایرنا از قول ایشان درج کرده است به واقعیت نزدیک است. ایشان در نامه خود یکبار دیگر نسبت به عواقب تداوم این سیاست‌های رژیم در چندماهه اخیر هشدار می‌دهند و در پایان نامه برای دلسوزی مینویسند:

” مسئولین و دست‌اندرکاران این رویه‌ها نباید چشم بر همه واقعیات ببندند و هشدار جمع‌کثیری از مراجع و علما، منتقدان دولت از جریان محافظه‌کار، دلسوزان وطن و انقلاب از طیف‌های مختلف سیاسی کشور را نادیده انگارند و برای دفاع از قدرت و منافع جمعی محدود، سرنوشت کشور، انقلاب، مردم و فرزندان این آب و خاک را به خطر اندازند و نظام و کشور را دچار مخاطره سازند که نتیجه آن رویگرانی خود از اصول اعتقادی و دینداری اخلاق معنویت انسان‌دوستی و منافع ملی است چنانکه آموزه‌های دینی که از جانب انبیا بخصوص پیامبر اسلام فرزندان و پیروان صادق آنان در عمل و اجرا نادیده انگاشته گردد، دین‌گریزی توسط مدعیان ذکر رحمت حق حداقل روزی ده بار بیش از این ترویج می‌گردد. که این خود مسئله‌ای است برای مشفقین نظام!!”

همانطور که ملاحظه میشود ایشان بار دیگر نظام و کشور را در یک ردیف قرار میدهند و نبود نظام را باعث گریز از دین می‌پندارند. اما بر همه روشن است که نظام ولایت فقیه و یا نظام جمهوری اسلامی، یعنی نظامی که بر ایران حاکم است هم انسانیت، هم میهن و هم دین

را در خطر قرار داده است و راه کار وضعیت کنونی کشور گذار از این نظام و تشکیل و استقرار نظامی حقوق مدار است که در آن هر انسان با هر دین، اعتقاد، جنسیت، زبان، قومیت و مکتبی دارای حقوق برابر باشد.

انتخابات، چشم انداز جنبش و رویکرد ما

انتخابات دوم خرداد و حوادث پس از آن، چهره کشور را دگرگون ساخت. توازن نیروها را تغییر داد. شکاف را در درون حکومت عمیق تر کرد و قدرت جنبش دموکراتیک مردم را عیان تر ساخت. اکنون با جنبشی روبرو شده ایم که علیه تقلب و رای سازی در انتخابات سربرآورده است. این جنبش ریشه در سی سال حکومت اسلامی دارد، که پرداختن بدان، موضوع این نوشته نیست. می کوشم از مقطع انتخابات بدان پردازم.

سه شگفتی انتخابات

انتخابات با دستکاری و جابجائی آرا، در ابعاد وسیع روبرو شد. آنچه که رخ داد شگفت انگیز بود. واکنش حکومت، مردم و دو کاندیدای اصلاح طلب، هر سه، در نوع خود غافلگیر کننده بود. پیش از رای گیری کسی فکر نمی کرد که دستگاه ولایت اینگونه تقلب کند و در این وسعت علیه دادخواهی مسالمت آمیز مردم از خود وحشیگری نشان دهد. البته تا کنون، جنایت کم نکرده بود، اما این بار به شکل گسترده، بخشی از مدافعان جمهوری اسلامی زیر تیغ خشونت له شدند و شکنجه و تجاوز را به آنها هم سرایت داد. هم دستکاری ملیونی در آرا و هم خشک مغزی و خشونت در سرکوب، قابل پیش بینی نبود.

شگفتی دیگر، میزان و ابعاد ایستادگی مردم بود. مردم چنان وسیع و پرشور به میدان آمدند که همه غافلگیر شدند. حرکت مردم حیثیت ظاهری حکومت را برای خود طرفداران دستگاه ولایت زیر سؤال برد و تحسین جهانیان را برانگیخت. در نتیجه این ایستادگی جسورانه، برای نخستین بار پس از انقلاب، تقریباً اکثر دولت های جهان با مردم علیه حکومت همصدا شدند.

و بالاخره ایستادگی دو کاندیدای اصلاح طلب، موضوع سومی بود که پیش از انتخابات روی آن تردیدها کم نبود. اصلاح طلبان تا کنون مقاومت شان تا مرز دیوار دستگاه ولایت بود. دستورات ولی فقیه، سران اصلاح طلب را به سکوت و در مواردی به تسلیم می کشاند. در این دور، دو کاندیدای اصلاح طلب روشن در برابر ولی فقیه ایستادند و تا کنون نیز نشانی از تردید بروز نداده اند. این سرسختی در برابر ولی فقیه و همراهی با مردم، پیش از انتخابات، با شک و تردید مواجه بود.

این ضعف ما بود که جهت اوضاع سیاسی را ندیدیم و از واکنش حکومت، مردم و دو کاندیدای اصلاح طلب، غافلگیر شدیم.

به رغم چنین وضعی، می توان با دنبال کردن منطق سیاست ها و تاکیدات متفاوت در قبال انتخابات، نزدیکی و دوری رویکردها را به آنچه رخ داد، نشان داد.

واقعیت انتخابات

انتخابات سه مرحله دارد. مقطع رای گیری، دوره پیش و پس از آن. در این انتخابات هر سه دوره، به روشنی، قابل تفکیک بود.

در دوره پیش از رای گیری، تبلیغات و طرح سیاست ها عمده است. جریانات سیاسی و کاندیداها، نظرات و برنامه های خود را طرح کرده با نظرات و برنامه های دیگر کاندیداها برخورد می کنند. حکومت تلاش می کند فضای جامعه را آماده و حساسیت مردم را بالا ببرد. در انتخابات دهم ریاست جمهوری، شیوه نوینی برای طرح نظر و معیار برای سنجش کاندیداها پیشنهاد شد، که فضای انتخابات را پیش از رای گیری، تسخیر کرد. این شیوه که به گفتمان مطالبه محور شناخته و معرفی شد، تا آنجا نافذ افتاد که هم کاندیداها و هم بسیاری از جریانات سیاسی به ویژه در داخل کشور را به واکنش واداشت. این راهکار که جنبش های مختلف مردم در شکل گیریش نقش داشتند، بر کاندیداها چنان اثر گذاشت که مساله مطالبات، موضوع اصلی مجادلات سیاسی آنها شد. نه تنها کاندیداها، اصلاح طلب، دو کاندیدای دیگر نیز نتوانستند از "شر" آن خلاص شوند. سیاست مطالبه محور با گذشت زمان جای خود را چنان باز کرد که در مقطع رای گیری توانست موسوی و کروبی را گام به گام ارتقا دهد، تا جایی که این دو، تغییراتشان طی این دوره ملموس بود. در مرحله نخست، مردم به تدریج به سوی شرکت در انتخابات کشیده شدند. دو عنصر سیاست مطالبه محور و مخالفت با احمدی نژاد به ویژه زمانی که با افشاگری های تلویزیونی همراه شد، در بسیج مردم و در جهت گیری آنها نقش داشت.

رویکرد تحریم

بدون شک عوامل زیادی در شکل گیری حرکت مردم موثر بوده اند، اما

اگر بخواهیم از زاویه سیاست در قبال انتخابات به آن بنگریم، تحریم در این دور کم ترین نقش را داشت. این سیاست اگر پیش می رفت - که فرضی غیر واقعی است- باز حکومت تقلب می کرد، اما مردم برای این تقلب به احتمال زیاد واکنشی مشابه حرکت کنونی نشان نمی دادند. همانگونه که در انتخابات مجلس هشتم، نشان ندادند. در دو سال پیش بنا به آمار خود حکومت در شهرهای بزرگ، میزان مشارکت حدود 30 درصد بود. می دانیم که تحریم انتخابات، زمانی که آلترناتیوی وجود نداشته باشد، از آن بدرستی نمی توان بهره گرفت.

از زاویه دیگر به سیاست تحریم بنگریم. فرض کنید نظیر دوم خرداد 76 تقلب در این ابعاد صورت نمی گرفت و موسوی انتخاب می شد. من اطمینان دارم عموم جریانات چپ که موضع تحریم داشته اند، نه تنها مشارکت مردم را نادرست اعلام نمی کردند، بلکه آن را هم، از زاویه کنار زدن نمایده ولی فقیه، می ستودند. اگر چنین است، چرا باید سیاست تحریم را تبلیغ می کردیم؟ در شرایطی که ارزیابی عموم جریانات چپ این بود که مشارکت مردم بالاست، سیاست بی تناقض مدافعان تحریم این بود که در برابر مشارکت مردم در انتخابات موضع می گرفتند، این کار غلط بود، اما تناقض نداشت.

توجه داشته باشیم مجری سیاست پیشنهادی ما مردم اند. بنابراین سطح مبارزه آنها یکی از مهمترین فاکتورهاست. اگر کار مردم مغایر پرنسپ های ما نباشد ما موظفیم از آن حمایت کنیم. در این دور مردم میخواستند احمدی نژاد را کنار بزنند. اگر به فرض محال شرکت نمی کردند، او بدون دردسر بالا می رفت. سیاست کنار زدن احمدی نژاد با مشارکت می توانست تامین شود و نه با تحریم، هر چند شرکت وسیع هم نتوانست عملاً احمدی نژاد را ساقط کند، اما او را چنان خوار و بی اعتبار کرده، که همه می دانند او با تقلب گسترده به پست رئیس جمهوری آویزان شده است. ممکن است گفته شود کسی این وضع را پیش بینی نمی کرد. این سخن درستی است. اما پیش بینی نکردن حرکت مردم، ناشی از هر چه که باشد، توجیهی برای رویکرد تحریم نمی تواند باشد. مساله کلیدی این است که اوضاع کنونی از چه رویکردی زاده شده است؟ از تحریم و یا از مشارکت وسیع؟

مهمترین ضعف انتخابات را غیر دموکراتیک و تبعیض آمیز بودن آن میدانستیم. مدافعان رویکرد تحریم، شرکت در آن را دادن مشروعیت به حکومت و دامن زدن به توهم ارزیابی می کردند.

در رابطه با غیر دموکراتیک بودن انتخابات، اختلافی نیست. در میان اپوزیسیون آزادیخواه سخنی جز این نبوده و نیست. پرنسپ ساختن از آن برای رویکرد تحریم، مورد اختلاف است. اما در رابطه با مشروعیت، شاید امروز دیگر نیازی به استدلال نباشد که بگوئیم شرکت گسترده

مردم الزاما به مشروعیت رژیم، نمی انجامد. این انتخابات و مشارکت استثنائی مردم، مشکل را حل کرد. مشروعیت حکومت در ایران و جهان زیر سؤال رفت. از اینرو یکی از مهمترین پایه های استدلال سیاست تحریم، این بار با شرکت گسترده مردم در انتخابات، فرو ریخت. کدام تحریم و در کدام نقطه دنیا به اندازه این مشارکت، می توانست چنین از حکومت سلب مشروعیت کند؟

پایه دیگر یعنی مترادف کردن مشارکت با ایجاد توهم هم، امروز زیر سؤال است. مردم در این انتخابات برای کنار زدن احمدی نژاد بسیج شدند. یعنی در درجه اول هدف نفی دولت امنیتی- نظامی حاکم بود. به کاندیداهای اصلاح طلب کمترین توهم وجود داشت. بی جهت نبود که در حرکات اعتراضی نسبت به تقلب، مردم جلوتر از کاندیداها به میدان آمدند. این را امروز خود اصلاح طلبان کتمان نمی کنند. به رغم اینکه دو کاندیدای اصلاح طلب، هم با روی آوری به برخی مطالبات مردم و هم، با تکیه به آنها، قابل قیاس با دوره خاتمی نیستند، اما مردم عموما منتظر کاندیداها نمی نشینند. این کاندیداهاست که خود را با آنها هماهنگ می کنند.

مختصات جنبش

پس از تقلب بزرگ و دستبرد به آرا، جنبشی سر بر آورد، که هنوز "رقص شعله اش از هر کران پیداست". در روزهای نخست عمدتا تهران و چند شهر بزرگ را به میدان آورد، با گذشت زمان و تداوم آن، می تواند دامنه اش به دیگر نقاط کشیده شود. این جنبش برای دفاع از حق رای به میدان آمد. نیروهای شرکت کننده در آن به لحاظ خواسته ها متنوع بوده و برخا خواهان نفی کامل نظام و ولایت فقیه هستند، اما ثقل اصلی آن هنوز از رژیم جمهوری اسلامی نگذشته است. با گذشت زمان شعارها رادیکال تر شده و بر ثقل نیروئی که از نظام فراتر می رود، افزوده می شود. در این جنبش نیروهای سکولار که خواهان جدائی دین از دولت اند، وسیع اند. اما این نیرو، نه متشکل است و نه هنوز زیر اتوریتة جریانى قرار دارد.

به لحاظ ترکیب طبقانی در این جنبش، طبقه متوسط مدرن شهری بار اصلی پیکار برای دستیابی به آزادی های فردی و اجتماعی را بدوش می کشد. این طبقه است که موتور این جنبش را روشن کرده است و آن را با جانفشانی و دادن هزینه های سنگین به پیش می برد. به لحاظ ترکیب جنسی و سنی نیز این زنان و جوانان هستند که با مشارکت پرشورشان نقش بسیار برجسته و بی بدیلی ایفا کرده اند. البته دیگر گروه ها و طبقات اجتماعی در این جنبش شرکت داشته و برای خواسته های عام آن مبارزه هم می کنند، اما هنوز چون طبقه متوسط به میدان

کشیده نشده اند.

اتوریت اصلی را در این حرکت توده ای، موسوی و کروبی دارند. ایستادگی آنها جنبش مردم را تقویت کرده است. این دو، موقعیت خوبی در میان مردم معترض پیدا کرده اند. دستگاه ولایت از 23 خرداد به این سو سیاست سرکوب و ایجاد ارعاب و ترس را در دستور گذاشته و سمت اصلی سرکوب آن متوجه اصلاح طلبان است. به رغم این سرکوب و با وجود اینکه شکل مبارزه مردم تغییراتی نموده است، اما جنبش به حرکت خود ادامه داده و حکومت را مرعوب کرده است. گستردگی مبارزه مردم، استفاده از امکانات ارتباطی پیشرفته و مردمی، شکل مسالمت آمیز مبارزه، سرکوب را دشوار کرده است. در حال حاضر حکومت تعادل رفتاری اش به هم خورده و دست به اقداماتی می زند که در طول سی سال گذشته بی سابقه بوده است. تا جایی که امروز از هر تجمعی می هراسد. نه تنها از تجمع مردم، در آنجاهائی که معترضان در آن فعالند واهمه دارد، حتی برای گردهمائی های حکومتی نظیر روز قدس نیز نگران و پریشان است. هر تجمعی ممکن است به یک تظاهرات ضد حکومتی بدل شود.

تعمیق شکاف در حکومت

شکافی که در راس هرم حکومت دهان گشوده است، در تاریخ جمهوری اسلامی بی سابقه است. در یکسو دستگاه ولایت و سپاه و نهادهای امنیتی و نظامی قرار دارند و در سوی دیگر مردم و اصلاح طلبان ایستاده اند. نیروهای دیگر حکومتی به درجات متفاوت از بلوک حاکم ناراضی اند، این نارضایتی به شکل طیفی است که بیشتر، در برخورد با دولت احمدی نژاد بروز پیدا می کند. امروز بخش های قابل توجهی از مجلس، قوه قضائیه، شهرداری تهران و اصولگرایان با دولت همراه نیستند و هر کجا که امکان یافته اند چوب لای چرخ آن گذاشته اند. رفسنجانی و نزدیکانش با دستگاه خامنه ای مشکل دارند. اکثریت مراجع شیعه نیز با بلوک حاکم مخالف اند. این مراجع در رژیم گذشته از مردم تغذیه کرده و خود را با آنها تنظیم می کردند. امروز اما جیره بگیر حکومت شده اند. در چند ساله اخیر با قدرت گیری سپاه و نیروهای امنیتی، از قدرت سیاسی آنان کم شده است و همین باعث نارضایتی آنهاست. از سوی دیگر چون منابع مالی آنها توسط حکومت تعیین می شود و بخش زیادی از آنها به فساد مالی هم آلوده اند، به درجاتی وابسته اند. این دو مساله مراجع را متناقض کرده است. به دلیل نارضایتی از حکومت، در جریان انتخابات علنی به دفاع برخاستند. مخالفتشان نیز به دلیل وابستگی مالی، بروز مشخصی نداشت.

اصلاح طلبان و اتکا به مردم

آنچه که امروز در حرکت موسوی و کروبی وجود دارد اما دیروز، در حرکت اصلاح طلبان و خاتمی مشاهده نمی شد، نه برنامه آنها، مهمتر و حیاتی تر از آن، شیوه طرح خواسته ها و تکیه گاه مبارزه آنهاست. اصلاح طلبان و خاتمی برخی خواسته ها را پیش کشیدند که اگر متحقق می شدند به سود مردم بود. این خواسته ها پیش نرفت، چون فقط از طریق بالا، موضوع پی گرفته می شد. امروز موسوی و کروبی برخی خواسته ها را به کمک جنبش مردم پیگیری می کنند. این ضعف در گذشته، پاشنه آشیل اصلاح طلبان بود. پشتوانه ایستادگی موسوی و کروبی اکنون، مبارزه مردم است. اینها به هر دلیل، جنبش را قدرت خود می دانند، به آن تکیه داده اند و مرتب فراخوان به ایستادگی اش می دهند. توجه کنیم که این تکیه به مبارزه مردم است که آنها را وادار می کند که در مبارزه کنونی، خواست مردم را دم به دم، بیشتر در برنامه خود وارد کنند و آن را بازتاب دهند. در دوره 8 ساله اصلاحات آقای خاتمی در همان ابتدا، سخنان خوب کم نگفت. با گذشت زمان شعارهای او کم بار شد. شعار جامعه مدنی در زیر فشار دستگاه ولایت، سر از مدینته النبی در آورد. در حالی که کروبی و موسوی سخنان امروزشان با چهار ماه پیش، که وارد مبارزه انتخاباتی شدند، قابل مقایسه نیست. ایندو، بسیار پیش آمده اند. راز آن پس رفت و این پیشرفت، در نوع نگاه به مردم و تنظیم رابطه با آن، فهمیدنی است. این تفاوت مهمی است که برخی بدان توجهی ندارند و می گویند: مشابه مفاد پلاتفرم پیشنهادی آقای موسوی نیز قبلا در زمان آقای خاتمی طرح شده بود و به اصلاح قانون انتخابات و تعریف جرم سیاسی، اشاره دارند، که علیرغم کنترل قوای مجریه و مقننه توسط اصلاح طلبان، به تصویب نرسید.

خاتمی دو قوه مجریه و مقننه را داشت اما نخواست برای برداشتن موانع، مردم را به یاری بطلبد. او و عموم اصلاح طلبان، خود را به حکومت نزدیک تر می دیدند تا به مردم. به امکان تغییر دستگاه ولایت توهم و دلبستگی داشتند و به دستورات ولی فقیه گردن می گذاشتند. امروز به هر دلیل، به اختیار یا از سر اجبار، کروبی و موسوی مردم را از حاکمان به خود نزدیکتر می بینند. و به جای هماهنگی با مراکز قدرت در حکومت، خود را با خواسته های مردم هماهنگ می کنند. این تفاوت کمی نیست!

جنبش سبز و مختصات آن

آنچه که در ایران جاری است جنبشی است با خواسته های دم افزون. دیروز انحلال انتخابات بود، امروز استعفای دولت کودتا و با پیشرفت

جنبش، می تواند از مخالفت با ولی فقیه به مخالفت با دستگاه ولایت و از آنجا به کل جمهوری اسلامی کشیده شود. این جنبش امروز در وجه غالبش با نشان سبز معرفی شده است. این رنگ در ابتدا و تا مقطع رای گیری و دستبرد به آراء، معرف طرفداران موسوی بود. پس از کودتای انتخاباتی و حتی چند روز پیش از انتخابات در جریان تظاهرات کمربند سبز شمال تا جنوب تهران، به سرعت وسعت گرفت و در جریان اعتراضات به دولت کودتا، معرف جنبش کنونی مردم ایران شد. جنبش سبز از بیرون در معرض تهاجم دستگاه ولایت فقیه قرار دارد و از درون، موسوی از یکسو و برخی از یاران چپ و دموکرات ما، از دیگر سو، مانع گسترده گی آن می شوند. موسوی رنگ این جنبش را به گذشته و به "آل عبا" مربوط می کند و یاران چپ ما نیز آن را به موسوی و تعریف اش از این سبز، محدود کرده اند. هر دو رنگارنگی آن و رنگین کمان افکار و عقاید مردم را، که علیه دولت کودتا به میدان آمده اند، در یکرنگی سبز به تعبیری خاص، خلاصه می کنند. هم موسوی تنوع را در بیانیه های خود پذیرفته و هم رفقای ما به این تنوع باور دارند. اما موسوی با کشیدن پارچه سبز آل عبا بر سر این جنبش رنگارنگ، به محدود کردن آن می رسد و رفقای ما هم، این جنبش رنگارنگ که نشان سبز را برای بیان رنگارنگی خود برگزیده تا بهتر دیده شود، با چوب آل عبا، از خود و خود را از این جنبش، میرانند. جنبش سبز را نیروهای مختلف با دیدگاههای متفاوت ساخته اند. بدون شک "راه سبز امید" یکی از ستون های جنبش سبز است نه همه آن. گرایش موسوی نیرومند است اما می دانیم که همه رای دهندگان به موسوی، چون او نمی اتدیشند و او را نه به خاطر گذشته اش، به خاطر ایستادگی امروزش در برابر استبداد تائید می کنند.

اهمیت دارد که جنبش سبز را با محتوای رنگین کمانی آن، معرفی کرده و از آن حمایت کنیم. همزمان با هر ایده ای که رنگارنگی آن را زیر سؤال برده و بخواهد از نشان سبز، ایدئولوژی و باور یکرنگ بسازد، مبارزه نمائیم.

افزون براین در رابطه با امر سازماندهی جنبش، تفاوت هایی دیده می شود. جنبش ها را نمی توان در یک تشکیلات به زنجیر کشید و آنها را محدود نمود. ساختن تشکیلات برای این جنبش ها، آنها را خفه می کند. جنبش ها با اهداف عمومی اما مشخص به میدان می آیند. نیروهای آن سیال اند. برنامه ندارند. عموماً برای اعتراض و نفی به میدان می آیند از اینرو نمی توانند نقش آلترناتیو داشته باشند و در یک جبهه به بند کشیده شوند. نیروها، تشکل ها و جریانات متنوع سازنده جنبش ها، پیرامون اهداف عمومی، اما با درک و دریافت و سازماندهی خود به میدان می آیند و از به هم پیوستن این نیروهای متنوع و این

جویبارها، رودخانه خروشان پدید می آید که اگر در مجرای درستی بیفتد خس و خاشاک می شوید و اگر به کجراه در آید، خانه و کاشانه مردم ویران کند.

گروهی براین باورند که راه کامیابی این جنبش، سازمانیابی آن در یک تشکیلات است. با چنین درکی به دنبال پی ریزی ساختاری تشکیلاتی-جبهه ای- برای این جنبش اند. دست زدن به ایجاد یک تشکیلات برای کل جنبش، سم مهلکی است که به تدریج از دامنه آن میکاهد. این تشکل واحد، چه راه سبز امید باشد چه یک جبهه برای دموکراسی، نیروی آن را غربال و محدود می کند. اساسا جنبش را تشکل ها و محافل و افراد مختلف می سازند. این مجموعه در اهدافی عام مشترک اند.

تشکل ها با حضورشان در این جنبش اثرگذار می شوند و در مراحل بعدی امر هماهنگی جریاناتی که مهر خود را به جنبش زده اند ضروری می شود. وظیفه ما این است که بکوشیم همزمان با مشارکت در مبارزه و دخالت در سیاست و جهت دادن و فرموله کردن مطالبات مردم، بلوک خود را علیه استبداد و برای استقرار دموکراسی مبتنی بر جدائی دین از دولت و پذیرش حقوق برابر احاد ملت، آزادی های فردی و اجتماعی، انتخابات آزاد و.. ایجاد کنیم. صدای این بلوک به مراتب بیشتر از عناصر تشکیل دهنده اش طنین و انعکاس خواهد داشت. با گام نهادن در این راه ما می توانیم در آینده نیروئی قابل محاسبه شویم. در حال حاضر که وزن محسوسی نداریم کسی ما را به حساب نمی آورد. ما اگر وزنی داشته باشیم قابل حذف نخواهیم بود و خود می توانیم مبتکر هم باشیم. آنچه که از هم اکنون قابل مشاهده است وجود نیرو و پایگاه نیرومند جریانات سکولار و لائیک در این جنبش است. پتانسیل مردمی که به نفی حکومت مذهبی رسیده اند بسیار بالاست. و این زمینه پذیرش یک جمهوری سکولار و ارزش های دموکراتیک را زیاد کرده است.

سیاست ما

جنبشی که سر برآورده است در نتیجه بحران اقتصادی و سیاسی رخ داده است. تا مسائل مردم پاسخ نگیرند از پای نخواهد نشست. امروز نرخ تورم در محدوده 25 درصد است. بیکاری از 15 درصد گذشته است. کارخانه های زیادی یا در آستانه تعطیلی قرار دارند و یا فعلا ادامه کاریشان زیر سؤال است. قیمت نفت پائین آمده و رابطه با جهان بحرانی و جذب سرمایه امکان پذیر نیست. در زمینه سیاسی نیز قلدری و زورگوئی به نهایت رسیده است. در این شرایط سرکوب گسترده و وسیع هم پاسخ نداده است.

مهمترین وظیفه ما در شرایط کنونی کمک به تداوم این جنبش است. در تداوم این جنبش، امکان جذب ایده های آزادیخواهانه و عدالت طلبانه بسیار بالاست. در این شرایط بیش از هر چیز اهمیت دارد هر تجمعی را

با اعتراض به ولایت فقیه و دولت تقلبی اش به پایان رساند. از تجمعات ورزشی تا حتی مناسک مذهبی. بسیار مهم است که با حضور در همه تجمعات استبداد را به چالش بکشانیم.

شعار های مردم بسته به شرایط دستخوش تغییر می شود در این شرایط شعارها ئی که علیه استبداد و دیکتاتوری و برای آزادی داده می شوند برد بیشتری دارند. در این میان می توان برکناری دولت کودتا، دفاع از آزادی های فرد و اجتماعی و انتخابات آزاد را برجسته کرد و کوشید برای دستیابی به این شعارها به ائتلاف، همراهی و همصدائی رسید .

شاید نیاز به تاکید نباشد که قرار دادن اهداف درازمدت در دستور روز، به دلیل ذهنی بودن و عدم انطباق با سطح مبارزه مردم، جنبش را به بیراهه انزوا و انفعال سوق می دهد. از سوی دیگر خطاست اگر مبارزه در چارچوب نظام را با تائید نظام یکی انگاشت. اکثر جریانات چپ هیچگاه به درستی به مبارزه زنان، جوانان، کارگران، معلمان و سایر اقشار مردم از زاویه اینکه در چارچوب نظام جمهوری اسلامی است یا نه، نگاه نکرده و نمی کند. ما مبارزات آنها را تائید و تقویت کرده ایم. هیچ مبارزه ای در جامعه، بدون عبور از این مراحل، که همگی در چارچوب نظامند، به فراتر از نظام ارتقا پیدا نمی کند. نخستین ضرباتی که به دیوار استبداد فرود می آید، در چهار دیواری نظام به آن وارد می شود و سپس در مراحل بعد است که با رشد جنبش، می تواند به فروپاشی آن بیانجامد.

بیانیه 9 ماده ای

میر حسین موسوی در یازدهمین بیانیه خود پس از مقدمه ای طولانی که بیشتر جهت گیری کلی خود را توضیح داده است به مطالباتی که در 9 بند فرموله شده، اشاره کرده است. در آن، مجموعه متناقضی منعکس است. از سوئی همان نگاه به گذشته را بازتاب داده است و بازگشت به اسلام ناب محمدی و دوران نورانی امام را مورد تاکید قرار داده است و از سوی دیگر به آزادی ها و پذیرش تنوع باورها و نگرش ها و همزیستی گرایشات و سلیقه ها و مذاهب و اقوام و ادیان اشاره دارد. حتی تاکیدش بر قانون اساسی، اجرای آن بخش هائی است که به حقوق مردم اختصاص دارد.

آقای موسوی می بایست بداند که فاجعه سی سال حکومت جمهوری اسلامی امروز در برابر ماست. احمدی نژاد از دل این سیستم زاده شده است. در دوران نورانی امام اگر کهریزک دایر نبود در همین اوین اعمالی رخ می داد که در مواردی ابعادش بسیار فراتر از امروز می رفت. گذشته نه نقطه قوت، که چشم اسفندیار موسوی است. قوت ایشان این

خواهد بود که از گذشته بیاموزد و با آن فاصله گیرد. اما مفاد 9 بندی موسوی که برای بازگشت آرامش پیشنهاد داده است مفادی هستند که تحقق آنها به سود مردم است و ما می بایست این مبارزه را تقویت کنیم. هر چند که نوع بیان در مواردی چندان روشنی و صراحت ندارد، اما خواسته ها مغایر اهداف و پرنسپ های ما نیست. اشتباهی که برخی جریانات در رابطه با این 9 بند می کنند، این است که آن را بیانیه ائتلاف و یا جبهه در نظر گرفته اند. اگر از این زاویه به این 9 بند نگریسته شود، در آن کمبودهای اساسی و ایرادات چشم گیری وجود دارد.

اینکه موسوی و همفکران او جمهوری اسلامی را می خواهند روشن است. نمی توان با فکر آنها تا زمانی که جدائی دین از دولت را نپذیرند و .. وارد یک تشکل جبهه ای شد. اما با این نیروها می توان همسوئی و همگامی علیه استبداد داشت. این مساله هم، امروز و در این لحظه در داخل کشور منتفی است. جریان موسوی اگر هم بخواهد، در این لحظه درست نیست با این اتحاد عمل، خود را در برابر دستگاه ولایت، آسیب پذیر کند. اما امروز جریان موسوی علیه ولایت فقیه مبارزه می کند و مبارزه آنها به سود مردم است. ما به اشکال مختلف در داخل و خارج کشور این مبارزه را تقویت می کنیم. البته اهمیت دارد که ما نیروهای چپ با هویت مشخص خود از مبارزه حمایت کنیم نه اینکه سیاهی لشکر فکری باشیم که بر "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم" پای می فشرد.

به لحاظ ساختاری نیز آقای موسوی از مراحل مختلفی گذشته است. این بیانیه بیشتر به ساختارهای جنبشی نزدیکی دارد و از جبهه و حزب فراتر رفته است. اما هنوز درک التقاطی در زمینه ساختار نیز در بیانیه به چشم می خورد.

اول اکتبر 2009

پیرامون تحولات سیاسی ایران و

چشم اندازهای آن

بیانیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران جمهوری اسلامی در بحرانی ترین دوران حیات خود به سر می‌برد. بحران سیاسی، بحران اقتصادی-اجتماعی و بحران هسته‌ای از یک سو اختلافات درونی نظام را دامن زده و از سوی دیگر شکاف بین مردم و حکومت را تشدید کرده‌اند. شکاف بین جناح‌های حکومت، که با زیاده خواهی جناح خامنه‌ای- سپاه و تلاش آنان برای قبضه کامل قدرت و بیرون راندن جناح‌های رقیب از حکومت، که با تقلب گسترده در جریان انتخابات 22 خرداد گسترش یافت، با ایستادگی مردم و اصلاح طلبان در مقابل آن، و با اصرار جناح خامنه‌ای-سپاه بر ادامه برنامه خود و نادیده گرفتن خواست مردم، به یک جنبش اعتراضی سراسری و بی سابقه در سی سال گذشته فراروئیده است. پیامدهای این مبارزه مردم و حکومت اسلامی را می‌توان در عرصه های زیر برشمرد:

مشروعیت ولایت فقیه، "ستون خیمه نظام"، که از همان ابتدا در تضاد آشکار با حق حاکمیت مردم و مبانی دموکراتیک قرار داشته، اکنون به شدت خدشه دار شده است، چه در درون نظام و چه در بیرون از آن. بسیاری از چهره‌های رژیم جمهوری اسلامی، آشکارا در مغایرت با گفته‌های ولی فقیه، پیرامون مسائل نظر می‌دهند. خامنه‌ای با دفاع آشکار و بی‌شرط خود از احمدی نژاد، از یک رهبر فراجناحی حکومت اسلامی، به حد سردرسته یکی از جناح‌های آن تنزل کرده است. امروز بخشی از اصلاح طلبان دینی خواستار حذف ولایت فقیه از نظام جمهوری اسلامی هستند.

اصرار جناح خامنه‌ای - سپاه بر ریاست جمهوری احمدی نژاد، به تشدید اختلافات درون مجموعه «اصولگرایان» انجامیده است. بخشی از دستجات درون "اصولگرایان" آشکارا مخالفت خود با احمدی نژاد و نگرانی خود از قدرت‌گیری سپاه در ارگان دولتی را بیان می‌کنند. بخشی از روحانیون نیز از قدرت‌گیری عناصر سپاه در هراس هستند. بدنبال مراسم تنفیذ، احمدی نژاد، که مدتی خاموشی را پیشه کرده بود، مجدداً به صحنه سیاسی برگشته و دست به تهدید، دوستان نیمه راه زده است. مشکلات وی در گرفتن رای اعتماد از مجلس برای وزیرای پیشنهادی، که بدون دخالت خامنه‌ای ممکن نبود، نشان از یک دور دیگر درگیری در حکومت و این بار بین جناح تمامیت‌خواه دارد. از هم اکنون نشانه‌هایی از این درگیری‌ها و تصفیه چهره‌های شاخصی که آشکارا با احمدی نژاد مخالفت می‌کردند، بروز کرده است.

با تلاش برای قبضه کامل قدرت در حکومت اسلامی، جناح خامنه ای-سپاه، بر قاعده موجود تقسیم قدرت در درون حکومت بین جناح‌های مختلف نقطه پایان گذاشت و از این زاویه آن حداقل از بازی انتخاباتی درون حکومت نیز با قلب گسترده و آشکار در انتخابات اخیر، عملاً به پایان راه خود رسیده است. یعنی که مقوله انتخابات در این رژیم، که در بهترین حالت انتخابی بین "بد" و "بدتر" بود، به کلی معنای خود را از دست داده و به انتصاب درون یک جناح، تبدیل شده است. در این وضعیت، با حذف و یا کنار کشیدن بخشی از شرکای قدیمی حکومتی، قدرت مانور آن کاهش و تکیه‌اش بر سرکوب و سرنیزه بازهم افزایش یافته و از این پس خامنه‌ای، بیش از پیش آماج اعتراضات و مبارزات حق‌طلبانه توده‌ها واقع می‌شود.

در همین حال کوشش‌هایی از سوی موسوی و کروبی برای جلب حمایت روحانیون صاحب نام از خواسته‌هایشان صورت گرفت و رفسنجانی نیز به منظور حفظ موقعیت حکومتی خود و خاندانش، اقداماتی را برای به حرکت در آوردن آنها در جهت مقابله با تمامیت‌خواهی‌های خامنه‌ای و جناح‌اش، از جمله در مجلس خبرگان، انجام داد. حرکت جانبداران جمع قابل توجهی از ملایان، در رژیمی که به نام دین و با ابزار دین حکومت می‌کند و، بویژه، در جایی که پیشروی فزاینده فرماندهان نظامی و امنیتی در ارکان حکومتی نیز مسلماً به زیان امکانات و امتیازات در اختیار روحانیت تمام می‌شود، می‌توانست در کشمکش‌ها و توازن قوای درونی جاری، موثر باشد. لکن این کوشش‌ها به جایی نرسید و بجز معدودی از آخوندهای سرشناس، اکثریت روحانیت، اگر نه طرفداری از خامنه‌ای و احمدی نژاد، سکوت را برگزیدند. قشر روحانی جامعه، که به برکت استقرار حکومت اسلامی منافع سرشاری به چنگ آورده‌اند، غالباً محافظه‌کار و محتاط‌اند. وانگهی بسیاری از آنها، از "آیات عظام" و "آقا زاده"‌هایشان گرفته تا مداحان و منبری‌های حکومتی، شدیداً آلوده بده و بستان‌های مالی و فساد اقتصادی‌اند و از این رو اساساً قصد و یا جرات بر هم زدن این بساط و یا درافتادن با دستگاه ولایت را ندارند.

شکاف بین حکومت و مردم که در طول سی سال گذشته بتدریج بیشتر شده بود، در پی تشدید اختلافات بین جناح‌های حکومتی، ابعاد وسیعی یافت. مقابله و مقاومت آشکار بخشی از جناح‌های درونی حکومت در مقابل جناح غالب، نیز به مردم امکان داد تا با بلند کردن صدای اعتراض خود موفق به راه‌اندازی یک جنبش وسیع حق‌طلبانه و آزادیخواهانه شوند. حکومت به تشدید سرکوب و بکارگیری قهر متوسل شد. شکنجه و

تجاوز، راه‌اندازی دادگاه‌های نمایشی و محاکمه و «اعترافات» چهره‌های شناخته شده و فعال اصلاح طلبان، تنها برای ایجاد ترس و وحشت و مرعوب کردن فعالین سیاسی و مردم بود. اما به رغم تشدید سرکوب، جنبش مردم ادامه یافت و مردم با خلاقیت بسیار شیوه‌های متنوعی را در نشان دادن اعتراض خود بکار گرفتند. با وجود شدت بکارگیری قهر از سوی حکومت، که با افشاگریهای کروی، گوشه‌هایی از ابعاد آن آشکار شد، مردم عقب ننشستند و در اشکال گوناگون و به شیوه‌های مسالمت‌آمیز، جنبش اعتراضی ادامه یافته است.

جنبش اعتراضی که در ابتدا با هدف ابطال انتخابات و برگزاری مجدد آن آغاز شده بود، در عمل موفق به تحمیل خواست خود به حکومت نشد. احمدی نژاد به ریاست جمهوری منصوب گشت و حکم خود را از دست خامنه‌ای گرفت. اما از آنجا که ریشه این جنبش وسیع، نه در این انتخابات که در نارضایتی گسترده مردم از سی سال حکومت جهل و خرافه و فساد و سرکوب حکومت اسلامی نهفته است، طبعاً مبارزه مردم برای تحقق خواسته‌های دمکراتیک متوقف نشد و نخواهد شد. اگرچه جنبش مردم با اعتراض به تقلب انتخاباتی آغاز شد، ولی آنچه مردم را به مبارزات خیابانی و اعتراضات میلیونی در تهران و چند شهر بزرگ کشاند، خواست استقرار دمکراسی و آزادی و جلوگیری از دخالت‌های دائمی و مستمر دین در زندگی روزمره آنان، به معنی جدائی دین از حکومت در جامعه بود. مردم و بویژه جوانان، زنان و دیگر اقشار، از جامعه بسته و محدود و بی‌افق ایران رنج می‌برند. «احمدی نژاد» به سبیل این حکومت فاسد، دزد، بی‌کفایت و دیکتاتور تبدیل شده است که خامنه‌ای و سپاه حامیان اصلی او هستند. جنبش اعتراضی طی این چهار ماه با شعارها و اشکال جدید، ادامه یافته و به تدریج رادیکال‌تر شده است. اکنون شعارهایی چون «مرگ بر دیکتاتور»، «استعفای دولت کودتا» و «آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی» در میان مردم دامنه‌ای گسترده‌تر و پرتنین پیدا کرده است. شعارهایی که، اگرچه گاهی مضمون ناسیونالیستی را تداعی می‌کنند، ولی قبل از هرچیز درمقابله با حکومت مذهبی جمهوری اسلامی قرار دارند.

جنبش اعتراضی مردم در داخل کشور، انعکاس وسیعی در خارج از ایران داشت. ایرانیان خارج از کشور با تجمعات وسیع در غالب شهرهای جهان، سیمای واقعی حکومت دیکتاتوری اسلامی و تلاش مردم ایران برای استقرار آزادی و دمکراسی را به نمایش گذاشتند و از این راه توجه و همراهی مردم جهان را با مبارزات مردم در ایران جلب کردند. همزمان واقعیت ادعای مشروعیت جمهوری اسلامی، به عنوان یک حکومتی

که ظاهراً از پشتیبانی مردم خود برخوردار است، نیز عیان شد. بسیاری از شخصیت‌ها و مجامع بین‌المللی، احزاب سیاسی و دولت‌های اروپایی با مبارزات مردم ایران اعلام همبستگی کردند. اگر چه بدنبال تثبیت ریاست جمهوری احمدی نژاد، غالب دولت‌های جهان، در کادر روابط بین‌المللی، دولت ایران را به رسمیت شناختند، ولی این نباید به معنی دادن مشروعیت به این دولت و حکومت تلقی شود. حکومت‌های کشورهای اروپائی و امریکا همیشه در پی تامین منافع خود بوده و طبیعتاً از این شرائط بهره‌برداری حداکثر خواهند کرد. برکنار از ادعاهای واهی احمدی نژاد و خامنه‌ای مبنی بر حمایت 39 میلیونی مردم از این حکومت، تصاویر و فیلم‌های تظاهرات میلیونی ایران، میزان واقعی «محبوبیت» حکومت در بین مردم ایران را نشان داده و درجه مشروعیت رژیم آشکار شده است. دولت احمدی نژاد و حکومت اسلامی اکنون در روابط خود با دیگر کشورهای جهان در موقعیت بسیار ضعیفتری از گذشته قرار داشته و یقیناً ناگزیرند تا زیر فشار بحران مشروعیت سیاسی، در معاملات خود با دیگران، امتیازات بیشتری بدهند.

تلاش جناح‌های درونی رژیم برای انجام اصلاحاتی از درون، در دوران حکومت خاتمی، بی‌حاصل بود و به تجربه ثابت شد که نظام جمهوری اسلامی ظرفیت اصلاح‌پذیری ندارد. رویدادهای اخیر نیز مهر تأییدی بود بر این نتیجه‌گیری. نظام جمهوری اسلامی نشان داد که حتی ظرفیت پذیرش فردی چون «میر حسین موسوی»، که خود را «اصلاح طلب اصولگرا» می‌نامد، را نیز نداشت. استراتژی اصلاح‌طلبی با شکست جدی مواجه شده و گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی چشمانداز روشنی ندارد. اما نیروی سیاسی این گفتمان هنوز تلاش دارد تا با رادیکالیزه کردن گفتمان خود و جهت‌گیری دمکراتیک بیشتری در شعارها و خواسته‌های خود، ضمن حفظ این تلاش‌ها در چارچوب نظام، در چالش سختی که با آن مواجه است، دوام بیاورد. مقاومت موسوی و کروی در مقابل تقلب انتخاباتی و ادامه این مقاومت در روزهای بعد و افشاء فجایع و وحشیگری‌های گزیده‌های حکومتی در زندان‌ها، و حمایت بخشی از روحانیت و چهره‌های شناخته شده حکومت اسلامی از این بلوک، در حال حاضر به اینان و بویژه «میر حسین موسوی» جایگاه خاصی بخشیده است. با بهره‌گیری از این جایگاه و برای تثبیت آن، وی به همراه اصلاح‌طلبان در تلاش برای کنترل جنبش مردم و هدایت آن در جهت برنامه‌های خود، جبهه «راه سبز امید» را پیشنهاد کرده است.

اگر چه از ابتدای شروع مبارزات انتخاباتی، ستاد انتخاباتی میر

حسین موسوی رنگ سبز را به عنوان سمبل تبلیغات انتخاباتی وی انتخاب کرد و طرفداران موسوی با حمل این رنگ شناخته می‌شدند، ولی با آغاز اعتراضات بتدریج رنگ سبز به سمبل بخشی از معترضین به حکومت تبدیل شد. اما پیدا است که همه کسانی که در اعتراضات و تظاهرات شرکت جسته و می‌جویند، حامل رنگ سبز و پیرو شعارهای "راه سبز" نیستند، همان گونه که همه افرادی که جنبش اعتراضی میلیونی را آغاز کردند، الزاما در انتخابات 22 خرداد شرکت نکرده و یا به موسوی رای نداده بودند. به علاوه، همه کسانی نیز که رنگ سبز بر دست یا دوش دارند، الزاما همچون اصلاح طلبان خواهان اصلاحاتی در چارچوب نظام نبوده، بلکه در پی آزادی و دموکراسی، خواهان یک جمهوری سکولار هستند. حمل رنگ سبز برای آنها می‌تواند صرفا بیان اعتراض باشد تا نشان از حمایت و پشتیبانی از راه اصلاح طلبان. هدف تشکیل جبهه "راه سبز امید"، یافتن ابزاری برای کنترل جنبش مردم در چارچوب برنامه‌های اصلاح طلبان است. این تلاش اما از همان ابتدا با چالش جدی مواجه بود و آن همانا ساختار یک حکومت دینی است، که هیچ امکانی برای دموکراتیزه شدن ندارد. همزمان جریانات و گفتمان‌های لائیک و دموکراتیک در جامعه ایران، بر بستر تجربه سی ساله حکومت اسلامی و رویدادهای اخیر، زمینه رشد و گسترش در جامعه را بدست آورده‌اند. بی دلیل نیست که در ابتدا میرحسین موسوی و همراهانش اعلام تشکیل یک حزب را کردند، در پی آن در صدد تشکیل یک جبهه برآمدند و در نهایت به سازماندهی نوعی فوروم رسیدند که تلاشی است برای کسب و حفظ رهبری سیاسی، بدون آن که مستقیما درگیر سازماندهی مبارزات جاری شده و ناگزیر به ائتلاف با دیگر جریانات سیاسی شوند.

میرحسین موسوی در اوایل شهریور ماه یازدهمین بیانیه خود را با عنوان «مطالبات 9 ماده‌ای برای بازگشت آرامش» منتشر کرد. موسوی، متأثر از روند مبارزه مردم در خیابان‌ها با حکومت اسلامی و مقاومت و پایداری آنان و طرح خواسته‌هایشان، در این بیانیه شفاف‌تر از گذشته از مسائلی چون، آزادی بیان، آزادی انتخاب، آزادی احزاب و جمعیت‌ها و آزادی برگزاری اجتماعات دفاع می‌کند. وی همچنین می‌پذیرد که در جامعه ایران تعدد و تنوع باورها و نگرش‌های گوناگون وجود داشته و مردم خواهان همزیستی سلیقه‌ها و گرایش‌ها، اقشار و اقوام و مذاهب و ادیان گوناگون هستند.

از سوی دیگر اما وی همچنان بر حفظ نظام جمهوری اسلامی و احیای "هویت اخلاقی" نظام تاکید دارد و خواهان "بازگشت به اسلام ناب محمدی" است. موسوی همچنین راه رسیدن به این اهداف را به اجرا درآوردن بندهای قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام کرده و تاکید

می‌کند که در قانون اساسی بندهایی است که حقوق مردم را تضمین می‌کند.

بیانیه آقای موسوی ضمن آن که دارای جنبه‌های مثبتی است، ولی همچنان ادامه راه تلاش برای اصلاح نظام در چارچوب حکومت مذهبی و قانون اساسی است. مشابه مفاد پلاتفرم پیشنهادی آقای موسوی نیز قبلاً در زمان آقای خاتمی طرح شده بود، بطور مثال اصلاح قانون انتخابات، طرح اختیارات رئیس جمهوری و تعریف جرم سیاسی، که علیرغم کنترل قوای مجریه و مقننه توسط اصلاح طلبان، به تصویب نرسید. دامنه خواست‌های مردم نیز اکنون به مراتب فراتر از محدوده تنگ پلاتفرم‌های اصلاح طلبی است. در نظام اسلامی، خود قوانین، منشاء تبعیض و نابرابری‌اند. تبعیض در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و بویژه سلب حاکمیت مردم به سود روحانیت و این‌ها همه در «قانون اساسی جمهوری اسلامی» به جام «قانون» آراسته شده است.

بخشی از مواد پیشنهادی بیانیه میر حسین موسوی، منطبق است با بخشی از خواسته‌های مردم، آزادی زندانیان سیاسی، مجازات عاملان و آمران فجایع و حوادث پس از انتخابات، تضمین آزادی مطبوعات، تضمین حق اساسی مردم در تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، منع مداخله نظامیان در امور سیاسی از جمله مواردی هستند که در شرائط حاضر بیانگر بخشی از مطالبات مردم بوده و تلاش در جهت تامین آنها، مبارزه مردم برای آزادی و دموکراسی را به تعمیق خواهد برد.

آنچه جامعه ما بدان نیاز دارد و جنبش بزرگ مردم از 23 خرداد به این سو بر آن مهر تاکید گذاشت، استقرار دموکراسی و جدائی دین از دولت است. متأسفانه تاکید آقای موسوی بر تلفیق دین و دولت، ولو از نوع «ملایم» آن، مانع اساسی برای هرگونه تحول دمکراتیک در ایران است. محدود کردن جنبش اعتراضی مردم به تلاش‌های اصلاح طلبانه در چارچوب نظام اسلامی، به هرز بردن انرژی مبارزاتی مردم و به بیراهه کشاندن جنبش اعتراضی است. جناح خامنه‌ای - سپاه امروزه با در دست داشتن قوای مقننه، مجریه، قضائیه و کنترل کامل نیروهای انتظامی و سرکوب، خود را قانون نویس، مفسر و مجری قانون دانسته و تمامی تلاش‌ها در چارچوب قانون را با شکست مواجه خواهند کرد.

در یک کلام، روشن است که در مقطع کنونی، بین آن مجموعه از افراد و جریان‌ات سابق و لاحق حکومتی، از آیت‌الله منتظری و صانعی گرفته تا خاتمی، موسوی و کروبی و طرفدارانشان که به مخالفت در برابر جناح خامنه‌ای-سپاه صف‌آرایی کرده‌اند و مجموعه اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه رژیم استبداد مذهبی حاکم، در عرصه مقابله با جناح تمامیت‌خواه غالب، فصل‌های مشترک عینی وجود دارد؛ فراخوان به

مقاومت و تداوم و گسترش مبارزه مردم، محکوم کردن سرکوبگری‌ها و افشای تبهکاری‌های جناح حاکم و آزادی زندانیان سیاسی از جمله آنها است. هرچند که در این عرصه هم در مورد شعارها و تاکتیک‌ها تفاوت‌های بارزی مشهود است. اما به مجرد این که موضوع بدیل حکومتی و یا نظام جایگزین رژیم حاکم مطرح می‌شود، اختلاف بنیادی بین این مجموعه، که یکی خواستار حفظ جمهوری اسلامی و دیگری در پی برچیدن آن است، کاملاً آشکار می‌شود. این نیز روشن است که اپوزیسیون لائیک و دمکرات ایران، اگر تنها یک درس از هم از انقلاب بهمن آموخته باشد، نمی‌تواند این مسئله اساسی را به روز بعد از «واقعۀ» موکول نماید و بنابراین بایستی تمامی توجه و تلاش خود را برای پشتیبانی از گسترش و ارتقای مبارزات مردم در راستای تحقق بدیل مورد نظر خود معطوف کند.

چشم انداز

همزمان با تحولات شگفت‌انگیز سیاسی و اجتماعی در داخل، رویدادها و اقدامات بین‌المللی راجع به پرونده هسته‌ای و سیاست خارجی رژیم حاکم نیز جریان داشت. به طوری که تلاقی و تاثیرگذاری متقابل مجموعه این رویدادها و پیوند بحران بزرگ سیاسی حکومتی با بحران اتمی، در حال حاضر، سردمداران حکومتی را در تنگنای سختی قرار داده است. در حالی که یکی از مقاصد کودتای انتخاباتی و نصب مجدد احمدی نژاد بر مسند ریاست جمهوری از جانب جناح غالب، برخورد از «موضع قدرت» با دولتهای (1+5) بر سر پرونده اتمی بود، رسوائی شدید حاصل از تقلب انتخاباتی، موجب تضعیف بیشتر موقعیت رژیم در عرصه بین‌المللی گردید. در همین حال، تشدید رجزخوانی‌های متداول و فراافکنی اعتراضات میلیونی در داخل به «تحریکات بیگانگان» و همچنین ادامه برنامه‌ها و ماجراجویی‌های اتمی و نظامی، تنش در مناسبات خارجی رژیم با بسیاری از دولتها و مجامع بین‌المللی را افزونتر ساخته است.

چنین به نظر می‌رسد که در حال حاضر، بدنبال مذاکرات اخیر در ژنو، گردانندگان حکومتی با برخی عقب‌نشینی‌ها و دادن امتیازات، اگرچه اندک، تلاش دارند تا موقتاً با تخفیف نسبی بحران بین‌المللی، اوضاع بحرانی کنونی را پشت‌سر گذارند. اما پیداست که چنین مصالحه‌ای، فارغ از شدت‌گیری درگیری‌های درون جناح غالب، که سالیان دراز و خصوصاً در چهار سال اخیر بر طبل «مبارزه با استکبار جهانی» کوبیده‌اند، نخواهد بود. یقیناً گردانندگان رژیم به این سادگی از برنامه‌های اتمی خود دست نخواهند کشید و بویژه دستجاتی از همین جناح که همواره تشنج‌آفرینی در روابط خارجی را به عنوان

ابزاری برای پیشبرد مقاصد خود در داخل به کار گرفته‌اند، با مخالفت و مانع تراشی در برابر حصول توافق با دولت‌های (1+5)، و نتیجتاً ایجاد فضای پرتشنج و التهاب و تشدید خطر مداخله نظامی و جنگ، در جهت اتمام کار کودتای انتخاباتی‌شان، یعنی حذف باقی مانده رقیبان حکومتی و سرکوب شدیدتر اعتراضات مردم، تلاش خواهند کرد.

حکومت جمهوری اسلامی مشروعیت خود را در عرصه ملی و بین‌المللی از دست داده و با بحران جدی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبرو است. حکومت در تلاش برای کنترل اوضاع به تشدید سرکوب و خشونت علیه مردم روآورده است. اگر چه در شرائط بحران کنونی، کارآئی سرکوب، آن گونه که حکومت می‌خواهد، کاهش یافته، ولی حکومت هنوز می‌تواند با استفاده از سرکوب، جنبش اعتراضی را مهار کند، اگر چه نتوانست و نخواهد توانست، جنبش اعتراضی مردم را خاموش نماید. به همین دلیل در روزهای اخیر خبر محاکمه و صدور حکم اعدام چهارتن از کسانی که در جریان تظاهرات مردم دستگیر شده‌اند، اعلام شده است. جنبش اعتراضی مردم نیز در موقعیتی نیست که بتواند تحولات و تغییرات پایداری را در حکومت ایجاد کند. بدیگر سخن جامعه ما در موقعیت انقلابی نیست. اما رابطه مردم و حکومت تغییر کرده و بخش مهمی از جامعه آشکارا در مقابل حکومت قرار گرفته و وی را به چالش کشیده است.

در تعادل ناپایدار سیاسی کنونی، بیش از هرچیز تداوم جنبش اعتراضی و گسترش آن به تمامی اقشار و لایه‌های اجتماعی، اهمیت دارد. تمامیت خواهی یک جناح حکومتی و شکاف در بین حکومتگران، به گسترش و تداوم جنبش اعتراضی کمک بسیار کرد، اما جنبش دمکراتیک مردم نمی‌تواند صرفاً یا اساساً به این عامل اتکاء کند، و لازم است تا جنبش اعتراضی پایه‌های خود را در شکاف بین «بالا» و «پائین» مستحکم کند. جنبش اعتراضی باید شعارهای عام و فراگیر خود را پیدا کرده و بتواند بیشترین نیروی اجتماعی را حول آن بسیج کند. خواست برکناری دولت «احمدی نژاد» و دفاع از انتخابات آزاد می‌تواند به شعارهای فراگیر تبدیل شوند. همچنین افشاگریهایی که درباره جنایات درون زندانها صورت گرفت، به خواست آزادی زندانیان سیاسی ابعاد وسیعی بخشیده است.

همگام با این جنبش اعتراضی عام، همزمان باید جنبشهای مطالباتی تلاشها و پیکارهای خود را ادامه و گسترش دهند. جنبشهای اجتماعی و مطالباتی در برابر جنبش اعتراضی عمومی قرار ندارد، برعکس مکمل و همراه این جنبش هستند. به یکدیگر نیرو داده و از یکدیگر نیرو میگیرند. فعالین سیاسی و صنفی با تلاش در سامان دادن به جنبشهای

مطالباتی، گام جدی در پیشبرد مبارزه با حکومت، تعمیق و پایداری آن برمی‌دارند.

پیش‌تاز این جنبش‌های اجتماعی و صنفی در جامعه ما، همچنان جنبش دانشجویی و جوانان است که همراه با جنبش زنان، نقش عمده‌ای در برآمد اخیر جنبش دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم داشته است. جنبش دانشجویی ایران از چنان پتانسیلی برخوردار است که مادام که دانشگاه‌ها باز و دایرند، رژیم اسلامی قادر به خاموش کردن آن نخواهند بود. البته از رژیم جهل و جنایت‌چندان بعید نیست که برای «پاک کردن صورت مسئله»، به بهانه‌های واهی اقدام به بستن دانشگاه‌ها کند اما این «راه حل» نیز برای آنها کم هزینه نخواهد بود.

جنبش مقاومت و مبارزه زنان ایران، همچنان پایداری‌ترین جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی دوره حاکمیت رژیم اسلامی بوده و همچون جنبش دانشجویی از پتانسیل بسیار بالایی برای طرح خواسته‌های آزادیخواهانه و برابری طلبانه زنان و مبارزه برای آن برخوردار است. در کنار این دو باید به ظرفیتهای مبارزه ملیتهای ساکن ایران برای کسب حقوق خود توجه ویژه داشت. اعتراضات، اعتصابات و تظاهرات جمعی و توده‌ای علیه تبعیضات، تضییقات و سلب حقوق ملیتهای ساکن ایران به اشکال مختلف ادامه دارد. این جنبش از توان سازمان‌یابی بسیار بالایی برخوردار است و می‌تواند نقش مهمی در استقرار دمکراسی و آزادی در ایران بازی کند.

گسترش و تقویت جنبش کارگری نیز در مقطع کنونی، از اهمیت به سزایی برخوردار است. و این نه تنها برای مقابله با تهاجم روزافزون دولت و کافرمايان به دستمزدهای اندک و باقی مانده دستاوردهای صنفی و طبقاتی آنها، بلکه از لحاظ توسعه جنبش حق‌طلبانه و آزادیخواهانه مردم به تمامی اقشار و لایه‌های جامعه نیز شایان اهمیت بسیار است. هرچند گروهایی از کارگران نیز قطعا در تظاهرات گسترده مردم در خیابان‌ها حاضر بوده و یا بعضا، در محلهای کار و کارخانه‌هایشان به حمایت از اعتراضات عمومی برخاسته‌اند، لکن پیوند میان جنبش کارگران و زحمتکشان و دیگر جنبش‌های صنفی و مطالباتی است که در عمل، پیوند بین مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی و دمکراسی را تحقق بخشیده و ستون فقرات اصلی جنبش اجتماعی و سیاسی عظیم مردم میهن ما، در جهت تامین خواسته‌ها و اعمال اراده آزاد جمعیشان را پدید می‌آورد.

ادامه حمایت از مبارزه مردم ایران در خارج از کشور کاملاً ضروری است، به ویژه آن که با تشدید سرکوبگری در داخل، امید و انتظار از

کمک و حمایت‌های ایرانیان آزادی‌خواه خارج هم افزونتر می‌شود. .
تلاشهای فعالین سیاسی در خارج از کشور برای بازتاب مبارزات مردم
در ایران و جلب حمایت بین‌المللی و منزوی کردن هر چه بیشتر حکومت
اسلامی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در حال حاضر جنبش اعتراضی فاقد رهبری سیاسی مستقل از جناح‌های
رژیم است. اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه نیز در پراکندگی به سر
می‌برد. لازم است تا اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه که برای استقرار
دمکراسی، جدائی دین از حکومت و حفظ استقلال و صلح مبارزه می‌کنند،
تلاش‌های خود را برای سامان دادن به یک جبهه سیاسی دمکراتیک و
آزادیخواه دو چندان کنند.

همکاری و اتحاد همه نیروهای دموکرات، چپ و آزادیخواه، فعالان
جنبش‌های اجتماعی و مدنی، شخصیت‌ها، جریان‌ات و احزاب ملی که در راه
استقرار یک جمهوری دموکراتیک و لائیک متکی بر اراده مردم به جای
جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند، ضرورتی تاریخی و انکارناپذیر است. برای
پاسخگویی به این ضرورت، ما دست همه این نیروها را به گرمی
می‌فشاریم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۲ مهر ۱۳۸۸ - ۱۴ اکتبر ۲۰۰۹

دشمن مطبوعات

(Der Feind der Presse)

نویسنده: اُومبرتو اِکو

ترجمه: کامران صادقی

می‌تواند از بد بینی پیری باشد و یا از روشن بینی ئیکه انسان در
طول زمان کسب می‌کند، بهر حال هنگامیکه روزنامه ایتالیائی لسپرسو
از من پرسید که آیا مایلم مقاله ئی در دفاع از آزادی مطبوعات در
ایتالیا بنویسم، برخوردم تردید آمیز بود.

وقتی که آزادی مطبوعات به حامی نیاز داشته باشد، معنای خوبی برای
جامعه و مطبوعات آن ندارد. در یک جامعه سالم نیازی به دفاع از
آزادی مطبوعات نیست، چرا که هیچ کس در رویا هم بفکر محدود کردن

آن نیست.

این اولین دلیل از دلائل بسیار تردید من است. در ایتالیا تنها نخست وزیر سیلویو برلوسکونی مسئله نیست. از زمان سیاستمدار رومی کاتیلینا تا باامروز، ملت مجبور به تحمل یک صف طولانی از سیاستمداران کاریسماتیک بی ملاحظه بوده که امور دولتی برای آنها با اندازه نیازهای شخصیشان اهمیت نداشته اند. هر کدام از آنها چهار چوب قدرت خود را بی هیچ ملاحظه بی گسترش داده و در این مسیر، مجلس، قوه قضائیه و قانون اساسی را لگد مال کرده اند. خودی ها از امتیاز بهره مند گردیده و فواحش نیز گهگاه بی نصیب نمانده اند. در این روند، منافع عمومی متکبرانه با علائق شخصی یکسان قلمداد می شوند. البته آنها همیشه قادر نیستند قدرت خود را آنچنان که مایلند، گسترش بدهند، چرا که جامعه مانع آنها می گردد. اما وقتی که بهر حال موفق می شوند، چرا ما می بایستی از آنها گله کنیم و نه از جامعه ئیکه اجازه می دهد چنین افرادی تا این حد پیش بروند.

مادرم داستانی برای من تعریف کرده که من هیچ گاه آنرا فراموش نخواهم کرد:

او در سن 20 سالگی نزد یک نماینده لیبرال مجلس، بعنوان منشی مشغول به کار می شود- و من در اینجا بر روی کلمه "لیبرال" تاکید می کنم. در روز به قدرت رسیدن موسولینی، او به مادرم می گوید: "شاید این مرد موفق شود کمی نظم در ایتالیا برقرار سازد". در آن دوران بحرانی موضع این نماینده مجلس بسیار رایج بود. فاشیسم تنها توسط موسولینی حاکم نشد، بلکه توانست بدلیل ناستواری و کاهلی افرادی مانند رئیس مادر من گسترش بیابد.

بنابراین بی حاصل است همه چیز را در برلوسکونی که می توان گفت منحصر در پی معاملات خویش است، متمرکز کنیم. این اکثریت ملت ایتالیا است که در سازماندهی اعتراض اهمال کرده است. اعتراض علیه تضاد منافع با سیاستمداران، علیه رژه غیر نظامیان مسلح در خیابانها، علیه تصویب قوانین آلفانو، که به چهار تن از اعضاء دولت امکان می دهد، تا زمانیکه در مصدر امور هستند، از تعقیب قضائی در امان باشند؛ و این ملت ایتالیا است که، اگر رئیس جمهور مخالفت خود را نشان نداده بود، محدودیت (موقتی) آزادی مطبوعات را براحتی می پذیرفت.

علاوه بر این اگر کلیسای کاتولیک در بحث عمومی دخالت نمی کرد، ملت بدون درنگ، حتی احتمالا با حدی از تبانی پنهانی، امر مسلم بهره مند ی برلوسکونی از خدمات فواحش را می پذیرفت. البته این موضوع در هر حال بزودی فراموش خواهد شد، چرا که بسیاری از ایتالیائی

ها، حتی کاتولیک های متدین، گهگاهی خود به چنین اعمالی دست می زنند.

بنابراین چرا می بایستی من در باره این وضعیت نگران کننده مقاله ای بنویسم و روزنامه ای برای آن حق الزحمه بپردازد؟ این مقاله را کسانی خواهند خواند که با خطراتی که دموکراسی را تهدید می کنند آشنا هستند، اما حاضرند تا زمانی که جیره روزانه خود را از برنامه های بی محتوای تله ویزیون دریافت می کنند، چنین وضعیتی را بپذیرند. همان کسانی که در اصل چیزی در باره آبروریزی های روابط جنسی سیاستمداران نمی دانند، چرا که برلوسکونی تقریباً تمام فرستنده های تله ویزیون ایتالیا را تحت کنترل دارد و آنها در باره این افتضاحات هیچ گزارشی پخش نمی کنند.

بنابراین چرا می بایستی این زحمت را قبول کرد؟ دلیلش روشن است. در سال 1931 حکومت فاشیستی تمام استادان دانشگاهها را، که در آن زمان تعدادشان 1200 نفر بود، مجبور کرد که نسبت به رژیم سوگند وفاداری یاد کنند. تنها 12 نفر از آنها (یعنی یک درصد) از این کار سر باز زدند و شغل خود را از دست دادند. گاهی از 14 امتناع کننده صحبت می شود. همینکه اطلاع در این زمینه این چنین ناروشن است نشان می دهد که مسئله در آن زمان چقدر کم اهمیت تلقی میشده است.

خیلی ها سوگند وفاداری یاد کردند- شاید به توصیه افرادی مانند پالمیرو تولیاتی، یکی از فعالین کمونیست و یا بندتوکروچه فیلسوف - تا بتوانند به تدریس ادامه بدهند، و بعضی از آنها بعدها در دوران پس از جنگ، مهره های مهم مبارزه ضد فاشیستی شدند. شاید آن 1188 نفری که سوگند وفاداری یاد کردند، دلائل کاملاً خوب و شرافتمندانه ای داشتند، اما 12 نفری که امتناع کردند آبروی دانشگاه و بطور حتم آبروی کشور را نجات دادند.

از این رو ضروری است که ما گهگاه امتناع کنیم، حتی اگر تاثیر چندان ناخواسته باشد. در اینصورت دست کم نسل بعدی می داند: بودند افرادی که همکاری نکردند.

منبع: روزنامه فرانکفورتر روندشاو 24.08.09

[http://www.fr-online.de/in_und_ausland/kultur_und_medien/theme
&n/?em_cnt=1897075](http://www.fr-online.de/in_und_ausland/kultur_und_medien/theme&n/?em_cnt=1897075)

ان‌شاي دانش آموز کلاس دوم دبستان

ما حيوانات را خيلي دوست داريم، بابايمان هم همينطور. ما هر روز در مورد حيوانات حرف مي‌زنيم، بابايمان هم همينطور. بابايمان هميشه وقتي با ما حرف مي‌زند از حيوانات هم ياد مي‌کند، مثلاً امروز بابايمان دوبار به ما گفت؛ توله سگ مگه تو مشق نداري که نشستي پاي تلوزيون؟ و هر وقت ما پول مي‌خواهيم مي‌گويد؛ کره خر مگه من نشستم سر گنج؟

چند روز پيشا وقتي ما با مامايمان و بابايمان مي‌رفتيم خونه عمه زهرا اينجا يک تاکسي داشت مي‌زد به پيکان بابايمان. بابايمان هم که آن روي سگش آمده بود بالا به آقاهه گفت؛ مگه کوري گوساله؟ آقاهه هم گفت؛ کور باباته يابو، پياده مي‌شم همچين مي‌زنمت که به خر بگي زن دايي، بابايمان هم گفت؛ برو بينيم بابا جوجه و عين قرقي پريد پايين ولي آقاهه از بابايمان خيلي گنده تر بود و بابايمان را مثل سگ کتک زد. بعدش مامايمان به بابايمان گفت؛ مگه کرم داري آخه؟ خرس گنده مجبوري عين خروس جنگي بپري به مردم؟

ما تلوزيون را هم که خيلي حيوان نشان مي‌دهد دوست مي‌داريم، البته علي آقا شوهر خاله مان مي‌گويد که تلوزيون فقط شده راز بقا، قديمي که همش گربه و کوسه نشون مي‌داد، حالا هم که يا اون مارمولکها رو نشون مي‌ده يا اين بوزينه رو که عين اسب واسه ملت خالي مي‌بنده. ما فکر مي‌کنيم که منظور علي آقا کارتون پينوکیو باشه چون هم توش گربه نره داشت هم کوسه هم پينوکیو که دروغ مي‌گفت.

فاميل هاي ما هم خيلي حيوانات را دوست دارند، پارسال در عروسي منوچهر پسر خاله مان که رفت قاطي مرغ ها، شوهر خاله مان دو تا گوسفند آورد که ما با آن ها خيلي بازي کرديم ولي بعدش شوهر خاله مان همان وسط سرشان را برید! ما اولش خيلي ترسيديم ولي بابايمان گفت چند تا عروسي برويم عادت مي‌کنيم، البته گوسفندها هم چيزي نگفتند و گذاشتند شوهر خاله مان سرشان را ببرد، حتما دردشان نيامد. ما نفهميديم چطور دردشان نيامده چون يکبار در کامپيوتر

داداشمان یک فیلم دیدیم که دوتا آقا که هی می گفتند الله اکبر سر یک آقا رو که نمی گفت الله اکبر بریدند و اون آقاهه خیلی دردش اومد. و ما تصمیم گرفتیم که همیشه بگیم الله اکبر که یک وقت کسی سر ما را نبرد.

ما نتیجه می گیریم که خیلی خوب شد که ما در ایران به دنیا آمدیم تا بتونیم هر روز از اسم حیوانات که نعمت خداوند هستند استفاده کنیم و آنها را در تلوزیون ببینیم در موردشان حرف بزنیم و عکسهای آن ها را به دیوار بچسبانیم و به آن ها مهرورزی کنیم و نمی دانیم اگر در ایران به دنیا نیامده بودیم چه غلطی باید می کردیم.